

The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law

Legal and Jurisprudential Examination of the Discovery of Life of a Missing Person After the Issuance of a Presumptive Death Judgment in Relation to His Financial Affairs

Ghadir Gharibpour Pashtiri¹, Amir Rezaei Foumani^{2*}, Batool Mehregan Soumeh Sarai³

1. Department of Law, Ra.C., Islamic Azad University, Rasht, Iran

2. Department of Law, BaA.C., Islamic Azad University, Bandar Anzali, Iran

3. Department of Theology and Islamic Science, Ra.C., Islamic Azad University, Rasht, Iran

* Corresponding Author's Email: AmirRezaei@iau.ac.ir

ABSTRACT

The present article aims to elucidate the effects and consequences of a presumptive death judgment, particularly with respect to the financial affairs of the missing person, through a descriptive–analytical method. It seeks to answer the following questions: What are the legal effects of presumptive death, and if the life of the missing person is definitively established after the issuance of a presumptive death judgment, which authority is competent to revoke and invalidate such judgment, and through what procedure? Furthermore, if dispositions concerning the property and financial rights of the missing person have occurred during the interval between the issuance of the presumptive death judgment and the establishment of the person's survival, to what extent can such dispositions be reversed? Ultimately, the study concludes that the legislator, for the purpose of determining the status of the property of the absent person, has equated presumptive death with natural death; therefore, presumptive death carries the same consequences as actual death. However, the legislator has remained silent regarding the dissolution or continuation of the marriage contract following the issuance of such judgment. Another conclusion is that the competent authority for revoking and invalidating a presumptive death judgment is the same court that originally issued the judgment, and any interested person or persons may submit a request to that court. Considering the nature of judicial decisions in non-contentious matters, the court may depart from its previous ruling. Moreover, except in cases expressly provided by law, the affairs of the absent person should, as far as possible, be restored to the status existing prior to the person's disappearance.

Keywords: *Presumptive death, absent person, missing person, survival of the absent person, trustee*

How to cite: Gharibpour Pashtiri, G., Rezaei Foumani, A., & Mehregan Soumeh Sarai, B. (2026). Legal and Jurisprudential Examination of the Discovery of Life of a Missing Person After the Issuance of a Presumptive Death Judgment in Relation to His Financial Affairs. *The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law*, 4(1), 1-18.



تاریخ ارسال: ۱ دی ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۱ اردیبهشت ۱۴۰۵

تاریخ پذیرش: ۸ اردیبهشت ۱۴۰۵

تاریخ چاپ: ۱۰ اردیبهشت ۱۴۰۵

دانشنامه فقه و حقوق تطبیقه

بررسی ابعاد حقوقی و فقهی کشف حیات غایب مفقودالاثر پس از صدور حکم موت فرضی در امور مالی وی

قدیر غریب پور پشتیری^۱، امیر رضایی فومنی^{۲*}، بتول مهرگان صومعه‌سرای^۳

۱. گروه حقوق، واحد رشت، دانشگاه آزاد اسلامی، رشت، ایران

۲. گروه حقوق، واحد بندرانزلی، دانشگاه آزاد اسلامی، بندرانزلی، ایران

۳. گروه الهیات و معارف اسلامی، واحد رشت، دانشگاه آزاد اسلامی، رشت، ایران

* پست الکترونیک نویسنده مسئول: AmirRezaei@iau.ac.ir

چکیده

مقاله حاضر به منظور تبیین آثار و تبعات حکم موت فرضی، بالأخص امور مالی شخص غایب، با روش توصیفی - تحلیلی، در پی یافتن پاسخ به این پرسش‌ها است که آثار موت فرضی چیست و چنانچه پس از صدور حکم موت فرضی غایب، حیات وی متقن گردد، مرجع و روند لغو و ابطال حکم موت فرضی، کجا و چگونه است؟ چنانچه در فاصله صدور حکم موت فرضی تا احراز حیات غایب، تصرفاتی در اموال و حقوق مالی غایب صورت پذیرفته باشد، این تصرفات تا چه اندازه قابل بازگشت خواهند بود؟ در نهایت، این نتیجه حاصل شده است که مقنن، جهت تعیین تکلیف اموال فرد غایب، موت فرضی را با موت طبیعی یکی فرض کرده و موت فرضی، همان پیامدهای مرگ طبیعی را خواهد داشت، اما مقنن انحلال یا عدم انحلال عقد نکاح با صدور این حکم را مسکوت گذاشته است. نتیجه دیگر آنکه، مرجع صالح برای لغو و ابطال حکم موت فرضی، محکمه صادرکننده حکم موت فرضی بوده و فرد یا افراد ذینفع می‌توانند به مرجع مذکور درخواست داده و با توجه به ماهیت تصمیمات محکمه در امور حسبی، محکمه می‌تواند از حکم قبلی خود عدول نماید. افزون بر این، امور غایب باید جز در موارد منصوص قانونی، حتی‌الامکان به زمان قبل از غیبت او بازگردد.

کلیدواژگان: موت فرضی، غایب، مفقودالاثر، حیات غایب، امین

نحوه استناددهی: غریب پور پشتیری، قدیر، رضایی فومنی، امیر، و مهرگان صومعه‌سرای، بتول. (۱۴۰۵). بررسی ابعاد حقوقی و فقهی کشف حیات غایب مفقودالاثر پس از صدور حکم موت فرضی در امور مالی وی. *دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی*، ۴(۱)، ۱-۱۸.



آنچه در مورد فرد مفقود با آن مواجه می‌شویم، به دو قسمت امور مالی و امور غیرمالی تقسیم می‌شود؛ اما جهت بررسی بیشتر، ابتدا می‌بایست مفهوم نهاد فوت فرضی و غایب مفقودالاثر را دانست. کلمه غایب در دو معنا به کار رفته است: ۱- غایب از موطن خود که اصطلاحاً غایب از بلد خوانده می‌شود و انقطاع خبر از او محرز نیست. در این حال، اگر دسترسی به او نباشد و اقدامی در مالی از اموال او لازم شود، حاکم ولایت دارد که نصب امین موقت بر غایب کند و امین در این موارد اقدام کند. ۲- اگر خبر از او منقطع شود، او را غایب مفقودالخبر گویند. شیخ طوسی در کتاب مبسوط نیز غیبت را به دو نوع، غیبت منقطعه و غیرمنقطعه تقسیم‌بندی می‌کند. غیبت غیرمنقطعه، غیبتی است که شخص از شهر خارج شده و ما می‌دانیم به کجا می‌رود و زنده است؛ و اما غیبت منقطعه، آن است که فرد مفقود شده و خبر از او قطع می‌شود و نمی‌دانیم زنده است یا مرده؛ به عبارت بهتر، غایب مفقودالاثر کسی است که به او دسترسی نیست و اثری از حیات و ممات او هم وجود نداشته باشد. کلمه اثر در این عبارت، عام بوده و همه نشانه‌های ممکنه را چه به صورت خبر و چه به صورت غیرخبر شامل می‌شود. مطابق ماده ۱۰۱۱ قانون مدنی نیز «غایب مفقودالاثر کسی است که از غیبت او مدت بالنسبه مدیدی گذشته و از او به هیچ وجه خبری نباشد». قید کلمه بالنسبه در این ماده به لحاظ شخص غایب و محل او می‌باشد که نسبت به اشخاص فرق می‌کند. مقنن معیارهایی جهت احراز سپری شدن مدت بالنسبه مدید مقرر نکرده است؛ ولی در ماده ۱۰۲۰ قانون مذکور، اقدام به پیش‌بینی اماره قضایی کرده است. مطابق این ماده: «موارد ذیل از جمله مواردی محسوب است که عادتاً شخص غایب زنده فرض نمی‌شود: ۱- وقتی که ۱۰ سال تمام از تاریخ آخرین خبری که از حیات غایب رسیده است، گذشته و در انقضاء مدت مزبور، سن غایب از ۷۵ سال گذشته باشد. ۲- وقتی که یک نفر به عنوانی از عناوین، جزء

قشون مسلح بوده و در زمان جنگ مفقود و سه سال تمام از تاریخ انعقاد صلح بگذرد، بدون اینکه خبری از او برسد. هرگاه جنگ منتهی به انعقاد صلح نشده باشد، مدت مزبور پنج سال از تاریخ ختم جنگ محسوب می‌شود. ۳- وقتی که یک نفر حین سفر بحری در کشتی بوده که آن کشتی در آن مسافرت تلف شده است، سه سال تمام از تاریخ تلف شدن کشتی گذشته باشد، بدون اینکه از آن مسافر خبری برسد». پس از سپری شدن این مدت‌هاست که محکمه می‌تواند حکم موت فرضی غایب را صادر نماید. حال، با مفقودالاثر و غایب شدن یک شخص، تکلیف اداره اموال و سرنوشت ازدواج و فرزندان وی مورد پرسش قرار می‌گیرد و ریشه سؤال در این است که آیا غایب مانند گذشته زنده است یا بدرود حیات گفته است؛ اگر شخص زنده باشد، حقوق وی محفوظ می‌ماند و اگر مرده باشد، شخصیت حقوقی وی زایل می‌شود و اموال و حقوق مالی او به ورثه منتقل می‌گردد و نکاح وی نیز منحل می‌شود. با انحلال نکاح، همسرش عده وفات نگاه داشته و می‌تواند با شخص دیگری ازدواج نماید، اما هیچ‌یک از این دو فرض ثابت نیست؛ نه زنده بودن و نه مرگ؛ مسئله همچنان مبهم و مجهول است و با مشکل باقی چه باید کرد؟ تمایل عمومی بر این است که از حقوق غایب حمایت شده و منافع او در خطر نیفتد، ولی گاهی وراثت او عقیده دیگری دارند. علمای حقوق اسلام و حقوقدانان با استفاده از پاره‌ای از اصول، از جمله اصل استصحاب، به این تردیدها توجهی نکرده و غایب را زنده انگاشته‌اند و همانند دیگران، حقوق او را محفوظ می‌دارند؛ به طوری که با تمسک به یقین سابق، زنده بودن غایب را مانند گذشته محرز و به احتمال مرگ وی توجهی نمی‌کنند. از این رو، به همسر وی اجازه ازدواج مجدد را نداده و تقسیم اموال او را جایز نمی‌دانند. طبق ماده ۱۰۲۸ قانون مدنی نیز امینی که برای اداره اموال انتخاب می‌گردد، می‌بایست نفقه زوجه و اولاد غایب را از محل اموال وی تأدیه نماید؛ در واقع، مقنن چنین فرض کرده که ممکن

خواهد شد. لذا این سؤال مطرح می‌گردد که منظور مقنن از اقدامات مزبور، چه اقداماتی است؟

اثر کشف حیات غایب بعد از صدور حکم موت فرضی:

اولین سؤالی که در خصوص احراز حیات غایب پس از صدور دادنامه موت فرضی مطرح می‌گردد، این است که اگر پس از صدور حکم موت فرضی معلوم شود که غایب مفقودالثر زنده بوده است، علی‌الاصول و مطابق صریح ماده ۱۶۱ قانون امور حسبی، این حکم باید بلااثر گردد؛ اما مسئله‌ای که باید بدان پرداخت، این است که تشریفات و فرایند رفع اثر از حکم مزبور چگونه است؟ و چه اشخاصی می‌توانند رفع اثر از حکم موت فرضی را تقاضا کنند.

اشخاص ذی‌نفع جهت تقاضای رفع اثر از حکم موت فرضی:

یکی دیگر از سؤالاتی که با کشف حیات غائب متبادر به ذهن می‌شود، این است که چه شخص یا اشخاصی حق دارند تا تقاضای رفع اثر از حکم موت فرضی غایب مفقودالثر را به اعتبار حیات او تقاضا کنند؟ مطابق ماده ۱۵۳ قانون امور حسبی، اشخاصی که می‌توانند درخواست صدور حکم موت فرضی را بنمایند، عبارت‌اند از ورثه غائب و وصی و موصی‌له؛ بنابراین، به نظر می‌رسد که اشخاص مذکور در این ماده، همان‌گونه که حق تقاضای صدور حکم موت فرضی را دارند، حق دارند تا الغاء حکم موت فرضی صادره را درخواست کنند. همچنین، خود شخص غائب پس از بازگشت و اطلاع از صدور حکم موت فرضی خود، به طریق اولی حق دارد تا رفع اثر حکم صادره را درخواست نماید. سؤال مهم دیگری که می‌توان در این موقعیت مطرح ساخت، این است که آیا دادستان نیز می‌تواند در این زمینه ورود نموده و رفع اثر از حکم موت فرضی صادره را درخواست کند؟

مطابق ماده ۲۰ قانون امور حسبی، اقدام و دخالت دادستان در امور حسبی مخصوص به مواردی است که در قانون تصریح شده است؛ لیکن از آنجا که مطابق ماده ۱۰۱۲ قانون مدنی، یکی از وظایف دادستان اقدامات لازم جهت حفظ اموال غائب می‌باشد و از آنجا

است غیبت شخص، موجب فشار مالی بر افراد خانواده وی گردد. از همین رو، مقرر کرده است که حتی قبل از سپری شدن مهلت‌های مقرر و صدور حکم موت فرضی نیز نفقه زوجه و اولاد، بدون نیاز به تشریفات خاص، از اموال غایب پرداخت گردد؛ اما با وجود گذشت زمان و طولانی شدن ایام غیبت و تقاضای وراثت، به‌ویژه تقاضای همسر غایب، در صورتی که غایب از خود اموالی بر جای نگذاشته باشد یا متبرعی نباشد که عهده‌دار این مهم گردد، خوف ضرر زوجه، موجب اندیشیدن تدابیر دیگر و فراهم شدن تسهیلاتی می‌گردد که در مقاله حاضر برآینم تا با روش توصیفی - تحلیلی، به بررسی آن بپردازیم. افزون بر این، به موجب ماده ۱۶۱ قانون امور حسبی مصوب ۱۳۱۹: «در هر موقع، موت حقیقی یا زنده بودن غایب معلوم شود، اقداماتی که راجع به موت فرضی او به عمل آمده است، بلااثر خواهد شد، مگر اقداماتی که برای حفظ و اداره اموال غایب است». ازاین‌رو، یکی از مسائل پرچالش در رابطه با غایب مفقودالثر، بازگشت وی پس از صدور حکم موت فرضی است. مطابق این ماده، چنانچه پس از صدور حکم موت فرضی، زنده بودن غایب معلوم گردد، تمامی اقداماتی که مربوط به موت فرضی او صورت پذیرفته، کأن‌لم‌یکن خواهد شد. از همین روی، این پرسش مطرح می‌گردد که منظور مقنن از اقدامات مذکور، چه اقداماتی است؟

مطابق ماده ۱۶۱ قانون حسبی: «در هر موقع موت حقیقی یا زنده بودن غائب معلوم شود، اقداماتی که راجع به موت فرضی او به عمل آمده است، بلااثر خواهد شد؛ مگر اقداماتی که برای حفظ و اداره اموال غائب است». بنابراین، یکی از مسائل پرچالش در رابطه با غائب مفقودالثر، بازگشت وی پس از صدور حکم موت فرضی است که کمتر بدان پرداخته شده است. مطابق این ماده، در صورتی که پس از صدور حکم موت فرضی، زنده بودن غائب معلوم گردد، تمامی اقداماتی که مربوط به موت فرضی او صورت پذیرفته، بلااثر

فوق‌العاده اعتراض به رأی ممکن خواهد بود. بنابراین، سؤال مهمی که در این موقعیت مطرح می‌گردد، آن است که اگر دادگاه پس از طی تشریفات مذکور در مواد ۱۵۳ الی ۱۶۰ قانون امور حسبی مبادرت به صدور حکم موت فرضی غایب مفقودالاثر نمود؛ آنگاه پس از سپری شدن مواعد مربوط به اعتراض، این رأی قطعیت یافته و ناگاه حیات غایب محرز گردید، شخص یا اشخاص ذی‌نفع چه اقدامی برای رفع اثر حکم موت فرضی می‌توانند انجام دهند؟ و تشریفات و فرایند دادرسی مربوط به این اقدام به چه نحوی صورت می‌پذیرد.

آیا این اقدام باید در قالب دعوای اعتراض ثالث از طرف خود شخص غایب که هم‌اینک حیات او محرز گردیده مطرح گردد یا از ناحیه اشخاصی می‌باشد که قبلاً در پرونده صدور حکم موت فرضی شرکت داشته‌اند و می‌بایست در قالب اعاده دادرسی مطرح شود؟

در پاسخ به این سؤال باید گفت: آن‌گونه که از ماده یک قانون امور حسبی استنباط می‌گردد، امور حسبی اموری هستند که دادگاه‌ها مکلف‌اند نسبت به آن امور اقدام نموده و تصمیمی اتخاذ نمایند، بدون اینکه رسیدگی به آنها متوقف بر وقوع اختلاف و منازعه بین اشخاص و اقامه دعوی از طرف آنها باشد. بنابراین، تصمیمات محاکم در امور حسبی اصولاً ماهیتی غیرترافعی دارند و رسیدگی دادگاه در این امور مبتنی بر لزوم وجود اختلاف و منازعه بین طرفین نیست. به همین دلیل است که به موجب ماده ۴۰ قانون مزبور، هرگاه دادگاه رأساً یا بر حسب تذکر، به خطای تصمیم خود پی ببرد، در صورتی که آن تصمیم قابل پژوهش نباشد، می‌تواند آن را تغییر دهد و نیز ماده ۴۴ این قانون مقرر می‌دارد کسانی که تصمیم دادگاه را در امور حسبی برای خود مضر می‌دانند، می‌توانند بدان اعتراض نمایند؛ خواه تصمیم از دادگاه نخست صادر شده و یا از دادگاه پژوهش باشد و حکمی که در نتیجه اعتراض صادر می‌شود، قابل پژوهش و فرجام است. بنابراین، در پاسخ به سؤال

که بقاء و استمرار حکم موت فرضی ممکن است مضر به اموال و حقوق مالی غایب بوده و باعث تضییع اموال وی توسط ورثه یا موصی‌له گردد، چه اینکه علی‌القاعده پس از صدور حکم موت فرضی اموال غایب به تصرف قطعی ایشان داده می‌شود و تضمیناتی که از آنها اخذ گردیده بود نیز مرتفع می‌شود (ماده ۱۶۰ قانون امور حسبی)، لذا مستفاد از ماده ۱۰۱۲ قانون مدنی به نظر می‌رسد اگر حیات غایب مسلم گردد و اشخاص دیگری نباشند که تقاضای الغاء حکم موت فرضی غایب را نمایند، دادستان نیز از جمله اشخاصی است که می‌بایست در این زمینه دخالت نموده و تقاضای رفع اثر حکم موت فرضی را بنماید (Rezaei, 2022). در تقویت این نظر می‌توان به وظایف اداری مدعی‌العموم که در ماده ۱۶ قانون اصلاح قسمتی از تشکیلات دادگستری مصوب ۱۳۱۵ مقرر می‌دارد: حفظ حقوق صغار و مجانین و غائب مفقودالاثر، حفظ ترکه متوفی در صورت غیبت یا معلوم نبودن ورثه یا بعضی از آنها، اشاره نمود و اداره کل حقوقی قوه قضائیه نیز در نظریه شماره ۷/۴۵۱۱ مورخ ۱۳۷۸، حفظ حقوق غائب مفقودالاثر را به طور مطلق در قلمرو وظایف دادستان بیان نموده است.

ماهیت تصمیم دادگاه در رفع اثر حکم موت فرضی

غیبت طولانی‌مدت از فرد غایب که تحت لوای بی‌خبری، استمرار و نمود می‌یابد، این باور را تقویت می‌کند که باید نسبت به وضعیت دارایی فرد غایب تعیین نمود و به حاکم متوسل شد تا با تلقی خاتمه حیات فرضی نسبت به غیبت و همچنین انفصال رابطه حقوقی غایب مفقودالاثر عقیده شود.

مسئله‌ای که باید بدان پرداخت، این است که علی‌الاصول دادگاه‌ها پس از صدور حکم موت فرضی، دیگر از رسیدگی فارغ گردیده، فلذا قاعده فراغ دادرس بر موضوع حکومت خواهد نمود و محکمه نمی‌تواند از حکمی که قبلاً صادر نموده است عدول نماید و ارزیابی مجدد رأی دادگاه، صرفاً به وسیله یکی از طرق عادی یا

اثر کشف حیات غایب پس از صدور حکم موت فرضی بر ارث و وصیت:

بعد از صدور حکم موت فرضی، اموال غایب به تصرف قطعی ورثه داده خواهد شد و مانند مورد موت حقیقی که ورثه مالک اموال مزبور شناخته خواهند شد و می‌توانند هر نوع تصرفی در آن بنمایند. چون ورثه بعد از صدور حکم موت فرضی مالک اموال غایب تلقی می‌شوند، هیچ‌گونه تضمینی از آنان گرفته نمی‌شود. حتی بعد از قطعیت حکم موت فرضی، تضمیناتی که از امین یا ورثه گرفته شده است مرتفع خواهد شد (Safaei, 2004). همچنین اگر غایب قبل از غیبت به نفع کسی وصیتی نموده باشد، پس از صدور حکم موت فرضی و قبل از تقسیم اموال بین ورثه، موصی به در صورتی که مازاد بر ثلث نباشد، و یا اگر زیاده بر ثلث است با تنفیذ وراثت نسبت به مازاد بر ثلث و در صورت عدم تنفیذ ورثه تا میزان ثلث، در اختیار موصی له قرار می‌گیرد. لذا این سؤال مطرح می‌گردد که اثر کشف حیات غایب چه تأثیری بر این دو خواهد گذاشت؟

اثر کشف حیات غایب پس از صدور حکم موت فرضی بر ارث اگرچه موت فرضی متمایز از موت حقیقی است، ولیکن از حیث انتقال دارایی متوفی نسبت به ورثه، برخوردی یکسان به عمل می‌آید. بر این اساس، یکی از آثار مهم صدور حکم موت فرضی این است که دارایی غایب به تصرف کسانی داده می‌شود که در تاریخ صدور حکم، وراثت قانونی شناخته می‌شوند.

در خصوص اثر کشف حیات غایب بر ارث، دو فرض مطرح است. یکی آنکه اگر اموال غایب به عنوان ارث در اختیار ورثه قرار داده شده، وضعیت این اموال چگونه خواهد بود و دیگر اینکه اگر در فاصله صدور حکم موت فرضی تا کشف حیات غایب، شخص یا اشخاصی فوت نموده باشند که غایب قانوناً از ایشان ارث می‌برده، لیکن به اعتبار حکم موت فرضی، او را داخل در ورثه محسوب ننموده و ارث متوفی را بین سایرین تقسیم کرده باشند، وضعیت

مطرح شده می‌توان گفت که چنانچه به هر طریقی برای دادگاه صادرکننده حکم موت فرضی، خطا بودن حکم صادره به اثبات برسد، دادگاه می‌تواند از تصمیم خود عدول نموده و تصمیم دیگری که مطابق صواب و واقع باشد اتخاذ کند؛ البته مشروط بر اینکه امکان تجدیدنظرخواهی از حکم دادگاه در آن زمان وجود نداشته باشد؛ اعم از اینکه تصمیم اصولاً غیرقابل اعتراض بوده یا اینکه زمان اعتراض به آن سپری و منقضی شده باشد (Arshadi, 2005; Rezaei Foumani, 2022).

پیرامون تشریفات و نحوه رفع اثر از حکم موت فرضی نیز ماده ۴۱ قانون امور حسبی تکلیف قضیه را روشن نموده است. به موجب این ماده: تصمیمی که در زمینه درخواستی به عمل آمده است، تغییر آن هم محتاج به درخواست است. لذا از آنجا که در ماده ۱۵۴ قانون مزبور مقرر شده است درخواست صدور حکم موت فرضی می‌بایست کتبی باشد، درخواست رفع اثر از حکم مزبور نیز می‌بایست کتباً و با ذکر دلایل و ادله مثبت به محکمه صادرکننده حکم موت فرضی تقدیم گردد و از آنجا که رسیدگی در امور حسبی غیرترافعی بوده و مستلزم اتخاذ تصمیم فوری است، محکمه باید در وقت فوق‌العاده به موضوع رسیدگی و تصمیم‌گیری نماید. و چه بسا ممکن است دعوای ابطال واقعه فوت یا رفع این واقعه از اسناد ثبت احوال مطرح گردد و دعوای را در شمول صلاحیت مراجع ذی‌ربط قرار دهد که در این خصوص، هیأت عمومی دیوان عالی کشور در رأی وحدت رویه شماره ۵۱۲ مورخ ۱۳۶۷/۸/۲ بدین شرح اشعار داشته: دعوای راجع به ابطال واقعه فوت یا رفع این واقعه از اسناد ثبت احوال، علاوه بر اینکه متضمن آثار حقوقی می‌باشد، از شمول ماده ۳ قانون ثبت احوال مصوب تیرماه ۱۳۵۵ خارج و رسیدگی به دعوای مزبور در صلاحیت دادگاه‌های عمومی دادگستری است (Hosseini, 2011).

اموال غایبی است که او محرز گردیده است (Safaei & Ghasemzadeh, 1978).

اما دومین سؤالی که مطرح می‌گردد، این است که چرا ورثه نسبت به اموالی که تلف گردیده یا مصرف نموده‌اند، ضامن تلقی نمی‌گردند.

از لحاظ تحلیل حقوقی، مطابق با قاعده، کسی که بر مال دیگری استیلاء پیدا کند، در برابر مالک ضامن است و در تحقق این ضامن، علم و جهل و عمد متصرف شرط نیست (Rezaei Foumani, 2021).

برخی از حقوقدانان در پاسخ به این سؤال که مبنای ماده ۱۰۲۷ قانون مدنی در عدم مسئولیت ورثه نسبت به اموال مصرف‌شده و غیرموجود چیست، بیان داشته‌اند: ورثه به موجب قانون، مالک مال مزبور تلقی می‌شدند و تصرف آنان تصرف مالکانه بوده است (Safaei, 2004).

در مقابل، برخی دیگر از حقوقدانان در این رابطه بیان داشته‌اند: بدیهی است از اموال غایب، آنچه که توسط ورثه (یا وصی یا موصی‌له) مصرف یا تلف شده باشد، عوض آن به غایب داده نخواهد شد؛ زیرا تصرف آنان در اموال غایب (به عنوان سهم‌الارث و یا موصی‌به) با حکم دادگاه بوده است (Arshadi, 2005; Haeri Shahbagh, 2003).

در توجیه نظر اخیر می‌توان بدین شرح استدلال کرد که حکم حاکم مطابق نظریه مشهور فقها موضوعیت دارد؛ یعنی حکم حاکم، اعم از اینکه مطابق واقع باشد یا مخالف واقع، در مرحله ظاهر قطعی بوده و در مورد حکم، ملک محکوم‌له خواهد شد و اگر اختلاف در اشتغال ذمه باشد، حکم به براءت ذمه محکوم‌له موجب براءت است در مرحله ظاهر. هرچند اگر محکوم‌له خود را مشغول‌الذمه بداند، مسئول و ضامن است و همچنین در اموال غیرمنقول، هرچند در مرحله ظاهر، ملک مورد حکم به مالکیت محکوم‌له شناخته

چطور خواهد بود که هر یک از فروض باید جداگانه مورد بحث قرار گیرد.

اثر کشف حیات غایب پس از صدور حکم موت فرضی اموال تقسیم‌شده غایب:

مطابق ماده ۱۰۲۷ قانون مدنی: «بعد از صدور حکم موت فرضی نیز اگر غایب پیدا شود، کسانی که اموال او را به عنوان وراثت تصرف کرده‌اند باید آنچه را که از اعیان یا عوض و یا منافع اموال مزبور حین پیدا شدن غایب پس از موجود می‌باشد، مسترد گردد». مطابق با این ماده، در صورت کشف حیات غایب صدور حکم موت فرضی، ورثه باید آنچه از اعیان یا منافع یا عوض اموال غایب در حین پیدا شدن او باقی است را مسترد دارند، ولی در خصوص اموال تلف‌شده از سوی مقنن مقرره‌ای بیان نشده، فلذا ورثه اموالی که از بین رفته و عوض آنها نیز موجود نیست، مسئولیتی ندارند. مثلاً اگر خانه غایب را فروخته و پول آن را خرج کرده باشند، در مقابل آن مسئولیتی نخواهند داشت؛ چه اینکه به موجب قانون، ورثه مالک مال مزبور تلقی می‌شوند و تصرف آنان تصرف مالکانه بوده است (Arshadi, 2005; Safaei, 2004). در خصوص این ماده، دو سؤال مطرح می‌شود.

اول اینکه منظور از عوض در این ماده به چه مواردی اشاره دارد؟ در پاسخ باید گفت که به نظر می‌رسد عوض، اعم از عوض مستقیم و غیرمستقیم است. بنابراین، اگر ورثه مال غایب را فروخته و با پول حاصل از فروش، مال دیگری خریده باشند، آن مال عوض به شمار می‌آید و قابل استرداد خواهد بود (Safaei, 2004)؛ چه اینکه پس از بازگشت غایب، اصولاً می‌بایست وضعیت حقوقی وی به حالت قبل از صدور حکم موت فرضی بازگردد و از سوی دیگر، عدم مسئولیت ورثه نسبت به اموالی که از غایب تلف نموده یا مصرف کرده‌اند، یک حکم استثنائی و خلاف اصل است و لذا می‌بایست به صورت محدود و مضیق تفسیر گردد و در صورت تردید، باید به اصل رجوع کرد و اصل نیز مسئولیت ورثه به استرداد

می‌شود، ولی اگر او بداند غاصب است، ضامن بوده و باید به مالکش رد کند.

در صورتی که حکم حاکم به استناد شهادت شهود باشد و آن شهود پس از حکم، اقرار به کذب خود نمایند، مشهود به ملک مشهوده است و باید شهود، مثل یا قیمت ملک مورد حکم را به محکوم علیه بپردازند.

خلاصه، این آثار موضوعیت داشتن حکم است. در صورتی که اگر حکم حاکم طریقت داشت، پس از عدول شهود می‌بایستی مشهود به، به مالکش برگردد (Haeri Shahbagh, 2003).

بنابراین، چون تصرف ورثه در نتیجه حکم دادگاه بوده، ایشان نسبت به اموال مصرف‌شده مسئولیتی نخواهند داشت. البته اگر صدور حکم موت فرضی در نتیجه حيله یا تقلبی باشد، غایب پس از بازگشت حق مراجعه و مطالبه خسارت در خصوص قیمت اموال مصرف‌شده و تلف‌شده را از غایب طبق قاعده غرور و تسبیب خواهد داشت (Rezaei Foumani, 2022). به هر حال، مسئول ندانستن ورثه نسبت به اموال غائب، موسع و گسترده نیست؛ باید در محدوده و قلمرو قانون عمل کرد و ماده ۱۰۲۷ قانون مدنی مسئولیت ورثه را در مورد اعیان یا عوض و منافع اموال حین پیدا شدن غایب بیان نموده است.

اثر کشف حیات غایب پس از صدور حکم موت فرضی بر ترکه اشخاصی که غایب قانوناً از ایشان ارث می‌برد

به موجب ماده ۸۷۹ قانون مدنی، اگر بین وراثت، غایب مفقودالاثری باشد، سهم او کنار گذارده می‌شود تا حال او معلوم شود.

در صورتی که محقق گردد قبل از مورث مرده است، حصه او به سایر وراثت برمی‌گردد و الا به خود او یا ورثه او می‌رسد.

بنابراین، مطابق این ماده، اگر شخصی غایب مفقودالاثری شود و در طی این موت، اقوام نسبی یا سببی وی فوت کند که شخص غایب قانوناً از او ارث می‌برد، سهم‌الارث غایب کنار گذاشته می‌شود تا وضعیت او روشن شود.

حال اگر حکم موت فرضی غایب صادر گردد، از آنجا که حسب ماده ۸۶۷ قانون مدنی، ارث با موت فرضی نیز تحقق پیدا می‌کند، لذا از تاریخ صدور حکم موت فرضی، کلیه آثار شخص متوفی بر غایب بار شده و اموال او بین ورثه تقسیم می‌گردد و یکی از این اموال، ترکه‌ای است که در راستای ماده ۸۷۹ قانون مدنی برای غایب کنار گذاشته شده است.

بنابراین، اگر حیات غایب بعداً مسلم گردد، این ترکه نیز باید به وی مسترد شود و احکام این استرداد همان است که در ماده ۱۰۲۷ قانون مدنی بیان شده است.

اما در اینجا یک فرض دیگر نیز قابل بررسی است و آن اینکه ممکن است پس از صدور حکم موت فرضی، شخص یا اشخاصی از خویشاوندان نسبی یا سببی غایب فوت نمایند که قانوناً غائب از آنها ارث می‌برد، لیکن به این اعتبار که غایب فوت نموده، سهم‌الارثی برای وی در نظر گرفته نشود. به طور مثال، پس از صدور حکم موت فرضی، مادر غایب فوت می‌کند. در این فرض، اولاً مادر یک‌ششم از اموال غایب ارث برده است و ثانیاً غایب که در واقع زنده بوده، لیکن به اشتباه حکم موت فرضی او صادر گردیده بود، به عنوان وارث مادر محسوب نشده است. لذا این سؤال مطرح می‌گردد که اگر غایب به عنوان ورثه منحصر یا یکی از وراثت بازگردد و حکم موت فرضی او الغاء شود، در این صورت چه چیزی به او تعلق می‌گیرد؟

در پاسخ می‌توان دو احتمال را مطرح کرد. احتمال اول اینکه با استفاده از منایط ماده ۱۰۲۷ قانون مدنی بگوییم با بازگشت غایب، آنچه که از اعیان یا عوض یا منافع اموال مزبور باقی مانده، به وی مسترد شود، لیکن آن مقدار از اموال که مصرف یا تلف گردیده است، مصرف‌کننده یا تلف‌کننده نسبت به آن مسئولیتی ندارد.

و احتمال دوم که به نظر قوی‌تر می‌رسد اینکه حکم ماده ۱۰۲۷ قانون مدنی یک حکم استثنایی است که باید به صورت محدود و مضیق تفسیر گردد و نمی‌توان این حکم را به موارد مشابه تسریع

آن فقط در خصوص ارث است و در نتیجه، می‌بایست بر آن نظر بود که ید موصی نسبت به مالی که به عنوان موصی به دریافت نموده، ضمانی خواهد بود و مسئول هرگونه عیب یا نقص یا تلف و منافع آن در برابر مالک خواهد بود.

اثر کشف حیات غایب پس از صدور حکم موت فرضی بر آثار مالی نکاح و طلاق:

ممکن است شخصی که غایب مفقودالاثر گردیده، متأهل باشد. در این صورت، غیبت وی می‌تواند در وضعیت خانوادگی او اثرگذار باشد که یکی از مهم‌ترین این آثار، آثار مالی است. البته باید توجه داشت که آثار مالی مزبور عمدتاً در صورتی که غایب زوج باشد، مطرح بوده و نسبت به زوجه‌ای که غایب مفقودالاثر گردیده است، کمتر مؤثر است.

اثر کشف حیات غایب پس از صدور حکم موت فرضی بر نفقه مطابق ماده ۱۱۰۲ قانون مدنی:

همین که نکاح به طور صحت واقع شد، روابط زوجیت بین طرفین موجود و حقوق و تکالیف زوجین در مقابل همدیگر برقرار می‌شود. مهم‌ترین آثار مالی ناشی از عقد نکاح، نفقه و مهریه است که البته نفقه ویژه نکاح دائم می‌باشد (ماده ۱۱۰۶ قانون مدنی) و در عقد منقطع، زن حق نفقه ندارد، مگر اینکه شرط شده یا آنکه عقد مبنی بر آن واقع شده باشد (ماده ۱۱۱۳ قانون مدنی). همچنین، مطابق ماده ۱۱۹۹ قانون مدنی، مرد ملزم به پرداخت نفقه اولاد خویش می‌باشد. به طور قطع، در صورتی که مرد غایب مفقودالاثر گردد، به حکم ماده ۱۰۲۸ قانون مدنی، امینی که برای اداره اموال غایب مفقودالاثر معین می‌شود، باید نفقه زوجه دائم یا منقطعه که موت او نگذشته و نفقه او را زوج تعهد کرده باشد و اولاد غائب را از دارایی غایب تأدیه نماید. ماده ۱۴۷ قانون امور حسبی نیز در همین رابطه مقرر داشته است که نفقه اشخاص واجب‌النفقة غایب و دیون غایب از وجوه نقد و یا منافع اموال او داده می‌شود و در صورت عدم کفایت، از اموال منقوله فروخته خواهد شد و اگر

داد؛ لذا از آنجا که با احراز حیات غایب معلوم گردیده که تقسیم ترکه متوفی به غلط واقع شده است، آن تقسیم باطل بوده (ماده ۶۰۱ قانون مدنی) و از نتیجه اموالی که به تصرف ورثه داده شده، به موجب قاعده علی‌الید برای ایشان ضمان‌آور است و ایشان باید اگر عین مال موجود باشد، عین آن را و در صورت تلف، مثل یا قیمت آن را به نسبت حصه‌ای که دریافت نموده‌اند مسترد دارند و در واقع، تصرف ایشان در حکم غصب محسوب می‌گردد.

اثر کشف حیات غایب پس از صدور حکم موت فرضی بر وصیت:

ممکن است غایب قبل از غیبت وصیت‌نامه‌ای تنظیم کرده باشد و به نفع شخص یا اشخاص وصیت نموده باشد. یکی از اشخاصی که به موجب ماده ۱۵۳ قانون امور حسبی می‌تواند برای شخص غایب تقاضای صدور حکم موت فرضی بنماید، وصی و موصی‌له است. لذا اگر پس از صدور حکم موت فرضی بخواهند اموال غایب را بین وراثت تقسیم کنند، ابتدا باید دیون و واجبات مالی متوفی و نیز موصی‌به کسر شود و آنچه که باقی می‌ماند، بین وراثت تقسیم گردد (مواد ۸۳۳ و ۸۶۸ و ۸۶۹ قانون مدنی). بنابراین، سؤالی که مطرح می‌گردد آن است که اگر بعد از صدور حکم موت فرضی، موصی‌به به موصی‌له یا موصی‌لهم تحویل گردد و آنگاه حیات غایب محرز گردد، حدود و قلمرو مسئولیت مشارالیه‌م نسبت به موصی‌به در مقابل وی چگونه خواهد بود.

برخی از نویسندگان حکم ماده ۱۰۲۷ قانون مدنی را قابل اجراء در خصوص موصی یا وصی نیز دانسته‌اند و بیان داشته‌اند که بدیهی است از اموال غایب، آنچه که توسط ورثه (یا وصی یا موصی‌له)، مصرف و یا تلف شده باشد، عوض آن به غایب داده نخواهد شد (Arshadi, 2005). لیکن همان‌گونه که در مبحث قبلی گفته شد، اگر بخواهیم حکم ماده ۱۰۲۷ قانون مدنی را یک حکم استثنایی و خلاف اصل بدانیم و از آن تفسیر مضیق بنماییم، باید آن را در محدوده نص اجراء کنیم و عمل نص مقتضی اجرای

اموال منقول هم کافی نباشد، از اموال غیر منقول فروخته می‌شود. بنابراین، هیچ تردیدی وجود ندارد که نفقه اشخاص واجب‌النفقة در زمان غیبت غایب می‌بایست پرداخت گردد؛ اما سؤالی که مطرح می‌گردد آن است که آیا کشف حیات غایب و الغاء صدور حکم موت فرضی می‌تواند تأثیری در نفقه اشخاص واجب‌النفقة غایب گذارد؟

در پاسخ به این سؤال باید گفت:

اولاً، لزوم نفقه یک تکلیف شرعی و قانونی است و لذا همان‌گونه که اشخاص واجب‌النفقة در زمان حضور غایب استحقاق دریافت نفقه داشته‌اند، در زمان غیبت وی نیز مستحق دریافت آن بوده و در نتیجه، کشف حیات غایب تأثیری در نفقه‌ای که در زمان غیبت وی به اشخاص واجب‌النفقة پرداخت شده است، ندارد.

ثانیاً، در خصوص زوجه غایب این سؤال مطرح می‌شود که آیا صدور حکم موت فرضی باعث انحلال نکاح زوجه با شخص غائب می‌گردد یا خیر؟ چه اینکه اگر صدور حکم موت فرضی باعث انحلال نکاح شود، زوجه دیگر استحقاق دریافت نفقه ندارد و اگر صدور حکم موت فرضی باعث انحلال نکاح نگردد، آنگاه پرداخت نفقه زوجه می‌بایست استمرار داشته باشد. در پاسخ به این سؤال گفته شده است که:

در حقوق ایران، قانون در این باره ساکت است. در فقه امامیه هم تا آنجا که بررسی کرده‌ایم، به این مسئله تصریح نشده است. ممکن است گفته شود حکم موت فرضی بعد از گذشتن مدتی صادر می‌شود که شخص عادتاً زنده نمی‌ماند، بنابراین موت فرضی به منزله موت طبیعی است و در حقوق غیرمالی شخص نیز مؤثر است و موجب انحلال نکاح است؛ اما با در نظر گرفتن اینکه مواد قانونی در این زمینه ناظر به امور مالی غایب است و جریان رسیدگی به درخواست صدور حکم موت فرضی از طرف اشخاص ذی‌نفع جنبه مالی دارد و به همین دلیل، مواد ۱۰۲۹ و ۱۱۵۶ ق.م. ترتیب دیگری را برای طلاق زن پیش‌بینی کرده‌اند، تسری حکم مزبور به

امور غیرمالی خالی از اشکال نیست. در فقه نیز چنان‌که اشاره شده، هرگاه برای زوج مالی باشد و یا شخص دیگری حاضر به پرداخت نفقه زن باشد، زن باید منتظر بماند؛ در غیر این صورت، پس از چهار سال انتظار، هرگاه خبری از زوج نرسد یا ولی زوج او را طلاق می‌دهد و زن عده وفات نگاه می‌دارد. بنابراین، عدم تأثیر حکم موت فرضی نسبت به ازدواج با اصول حقوقی بیشتر وفق دارد (Safaei & Ghasemzadeh, 1978). بنابراین، مطابق با این نظریه، صدور حکم موت فرضی باعث انحلال نکاح غایب و زوجه او نمی‌شود و پرداخت نفقه می‌بایست استمرار داشته باشد تا وقتی که موت حقیقی غایب مسلم گردد.

در مقابل این نظریه، نظریه دیگری نیز وجود دارد که صدور حکم موت فرضی را باعث انحلال نکاح تلقی می‌کند. برخی از حقوقدانان در این خصوص بیان داشته‌اند: استدلال دسته اول از فقها که طلاق دادن را پس از چهار سال تربص لازم نمی‌دانند، آن است که پس از چهار سال، غایب در حکم میت است و حکم موت فرضی او داده می‌شود و زن مأمور است که عده وفات بگیرد و چون غایب در این مورد در حکم میت است، موجبی برای طلاق نیست (Haeri Shahbagh, 2003). طبق نظر اخیر، پس از سپری شدن ۴ سال تمام از تاریخ مراجعه زوجه به حاکم و تحقیق و تجسس در خصوص حیات و ممات غایب، در صورتی که خبری از وی به دست نیامد، باید او را در حکم میت محسوب کرد و نکاح او منحل می‌گردد و زوجه غایب نیز باید عده وفات نگاه دارد و پس از سپری شدن مدت عده آزاد است و می‌تواند ازدواج کند. لذا طبق این دیدگاه، با انحلال نکاح بین زوجه و غایب، دیگر موجبی برای پرداخت نفقه وجود ندارد. به نظر می‌رسد که دیدگاه اخیر در خصوص اثر حکم موت فرضی با موازین حقوقی سازگارتر است؛ چه اینکه هرچند قانونگذار در مبحث مربوط مفقودالاثر صراحتاً به تأثیر صدور حکم موت فرضی بر انحلال غایب نپرداخته و فقط در ماده ۱۰۲۹ به امکان طلاق

اقارب به حکم ماده ۱۲۰۶ قانون مدنی حق مطالبه ایام گذشته را نداشته و ندارند (Safaei & Emami, 2021).

اثر کشف حیات غایب پس از صدور حکم موت فرضی بر مهریه

در خصوص مهریه نیز باید گفت که اگر در زمان غیبت یا همزمان با صدور حکم موت فرضی یا طلاق به علت غیبت، زوجه مهریه خود را مطالبه و دریافت نماید، کشف حیات غایب هیچ تأثیری در این خصوص نخواهد داشت؛ چه اینکه مطابق ماده ۱۰۸۲ قانون مدنی، به مجرد عقد، زن مالک مهر می‌شود و می‌تواند هر نوع تصرفی که بخواهد در آن بنماید. لذا همان‌گونه که زن در زمان حضور شوهر می‌تواند مهریه خود را مطالبه و دریافت کند، به طریق اولی در زمان غیبت نیز این حق را دارد و کشف حیات غایب در این خصوص هیچ اثری نداشته و ندارد.

اما در فرضی که زوج قبل از نزدیکی غایب شود و زوجه مطابق ماده ۱۰۲۹ قانون مدنی تقاضای طلاق نماید و حاکم او را طلاق دهد، در این صورت برابر ماده ۱۰۹۲ قانون مدنی که می‌گوید هرگاه شوهر قبل از نزدیکی زن خود را طلاق دهد، مستحق نصف مهر خواهد بود و اگر شوهر بیش از نصف مهر را قبلاً داده باشد، حق دارد مازاد از نصف، یعنی عین یا مثل و یا قیمت آن را استرداد کند. و سؤالی که در این خصوص مطرح می‌گردد، این است که حیات غایب در این فرض چه تأثیری در مهریه خواهد گذاشت؟ در پاسخ می‌توان گفت که در این مسئله باید بین دو فرض قائل به تفاوت گردید. اول آنکه شخص غایب پس از وقوع طلاق و قبل از انقضاء مدت عده بازگردد که در این صورت نسبت به طلاق حق رجوع دارد (ماده ۱۰۳۰ قانون مدنی). لذا چنانچه در این فرض غایب بازگردد و نسبت به طلاق رجوع نماید، نصف دیگر مهریه که از مالکیت زوجه خارج گردیده بود، به او بازمی‌گردد؛ اعم از اینکه نزدیکی صورت بگیرد یا صورت نگرفته باشد (Rezaei Foumani, 2022)؛ چه اینکه به مجرد وقوع عقد، کل مهریه

زوجه غایب مفقودالاثر اشاره نموده است، لیکن در ماده ۸۶۷ قانون مدنی، موت فرضی را از موارد پایان شخصیت حقوقی شخص غایب تلقی نموده و آن را از موجبات تقسیم اموال بین ورثه قلمداد نموده است. از سوی دیگر، با صدور حکم موت فرضی و تقسیم اموال غایب بین ورثه، دیگر مالی از غایب باقی نمی‌ماند تا نفقه زوجه غایب از محل آن پرداخت گردد و تأسیس پرداخت نفقه زوجه غایب از بیت‌المال نیز که در فقه وجود دارد، امری است متروک که حالیه قابلیت اجراء نداشته و ندارد. بنابراین، به نظر می‌رسد که با صدور حکم موت فرضی باید نکاح غایب و زوجه او را نیز منحل شده تلقی نمود و زوجه باید بعد از حکم موت فرضی، عده وفات نگه دارد (Arshadi, 2005).

در فرض اخیر، یعنی در جایی که صدور حکم موت فرضی را دلیل انحلال نکاح بدانیم، چنانچه بعداً حیات غایب اثبات و از حکم موت فرضی رفع اثر گردد، این سؤال مطرح می‌شود که آیا زوجه می‌تواند نفقه ایام گذشته خود را در فاصله بین صدور حکم موت فرضی تا زمان کشف حیات غایب مطالبه نماید؟ در پاسخ باید گفت با احراز حیات غایب، معلوم می‌شود که حکم موت فرضی وی اشتبهاً صادر گردیده و در نتیجه، با الغای حکم موت فرضی معلوم می‌گردد که نکاح زوجه منحل نشده بود و در نتیجه، زوجه در این مدت استحقاق دریافت نفقه را داشته است و از آنجا که زن برخلاف اقارب می‌تواند نفقه زمان گذشته خود را هم مطالبه کند (Safaei & Emami, 2021)، لذا غایب از بازگشت در برابر زن مسئول پرداخت نفقه این مدت محسوب خواهد شد (Rezaei Foumani, 2022).

ثالثاً، در خصوص سایر اشخاص واجب‌النفقة که از زمان صدور حکم موت فرضی نفقه‌ای دریافت ننموده‌اند، بازگشت غایب و کشف حیات او تأثیری نداشته؛ چه اینکه همان‌طور که بیان شد، برخلاف زوجه که امکان مطالبه نفقه ایام گذشته را دارد، سایر

در پاسخ باید گفت که اولاً، در خصوص جهیزیه، همان گونه که در زمان حضور زوج، جهیزیه از اموال زوج محسوب شده و می تواند هر زمان آن را از منزل زوج خارج کند، لذا به طریق اولی در زمان غیبت نیز این حق برای زوج باقی است و کشف حیات غایب تأثیری در آن نداشته و ندارد.

ثانیاً، در خصوص اجرت‌المثل ایام زوجیت موضوع تبصره ماده ۳۳۶ قانون مدنی و نیز مطالبه مخارجی که زوج از مال خود برای زندگی مشترک به درخواست زوج نموده و این مخارج تبرعی نبوده است نیز باید گفت که مطالبه و دریافت این حقوق نیز مقید به شرایط خاصی نبوده و زوج می تواند چه در زمان حضور و یا در زمان غیبت وی، این حقوق را مطالبه نماید و اجراء یا عدم اجرای حکم طلاق و نیز رجوع یا عدم رجوع غایب نسبت به طلاق تأثیری در امکان مطالبه و استحقاق این حقوق نداشته و ندارد (Bayat & Bayat, 2021; Rezaei Foumani, 2022).

ثالثاً، در خصوص شرط تنصیف اموال نیز چون این شرط مقید به آن است که طلاق به درخواست زوج نباشد و در جایی که زوج غایب گردد، حسب ماده ۱۰۲۹ قانون مدنی، طلاق به درخواست زوج است، لذا اساساً اجرای این شرط برای طلاق زوج غایب سالبه به انتفاء موضوع است و در طلاق زوج غایب اجراء نمی گردد (Safaei & Emami, 2021).

اثر کشف حیات غایب پس از صدور حکم موت فرضی بر دیون عقود و قراردادها:

یکی دیگر از مواردی که کشف حیات غایب می تواند در آن اثرگذار باشد، دیون ناشی از عقود و قراردادهایی است که از فاصله غیبت غایب تا زمان صدور حکم موت فرضی و سپس تا زمان کشف حیات نسبت به اموال و حقوق مالی غایب ایجاد می گردد، که به این مسئله کمتر پرداخته شده است. به همین جهت، لازم است تا مطالب این فصل را در دو گفتار جداگانه بررسی کنیم؛

مندرج در سند نکاحیه بر ذمه زوج مستقر و زوج مالک مهریه می شود و می تواند هر نوع تصرفی که بخواهد در آن بنماید و عدم نزدیکی بین طرفین و باکره ماندن زوج تا هنگامی که زوجیت بین طرفین دوام داشته باشد، در استحقاق زوج نسبت به کل مهریه تأثیری نخواهد داشت و فقط در موقع طلاق، مهریه نصف خواهد شد (دادنامه شماره ۱۶۵۲/۹۰۶۸۰۹۹۷۰۹۲۰ مورخ ۱۳۹۲/۱۲/۱۱ شعبه ۸ دیوان عالی کشور) (Sayyari & Salehnasab, 2020).

اما فرض دوم آنکه غایب پس از انقضاء مدت عده بازگردد. در این صورت، نکاح وی منحل گردیده و حق رجوع به نکاح وجود نداشته و در صورتی که طرفین قصد زندگی مشترک داشته باشند، می بایست نکاح جدیدی بین ایشان منعقد و مهریه دیگری برای نکاح مقرر گردد.

اثر کشف حیات غایب پس از صدور حکم موت فرضی بر سایر آثار مالی نکاح و طلاق:

مطابق ماده ۲۹ قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱/۱۲/۱، دادگاه در هنگام صدور حکم طلاق، علاوه بر آنکه تکلیف مهریه و نفقه زوج و نفقه فرزندان را معلوم می نماید، می بایست با توجه به شرط ضمن عقد، تکلیف جهیزیه و اجرت‌المثل ایام زوجیت موضوع تبصره ماده ۳۳۶ را نیز معین نماید و البته اگر در عقدنامه شرط و تنصیف اموال نیز وجود داشته باشد، در این خصوص نیز باید اتخاذ تصمیم شود. همچنین، مطابق ماده ۳۰ قانون مزبور، اگر زوج به امر زوج خود برای مخارج متعارف زندگی مشترک که بر عهده زوج است هزینه نموده باشد و زوج نتواند قصد تبرع زوج را اثبات کند، می تواند معادل آن از وی دریافت نماید (Safaei & Emami, 2021). بنابراین، سؤالی که مطرح می گردد، این است که اگر زوج در هنگام طلاق در زمان غیبت، حقوق مذکور در فوق را مطالبه و دریافت نموده باشد، آیا بازگشت غایب و کشف حیات وی تأثیری در استرداد آنها دارد؟

بدین بیان که در ابتدا آثار کشف حیات غائب، نسبت به دیون و تعهدات مالی بررسی می‌کنیم و سپس اثر آن را نسبت به عقود و قراردادهای مورد تحلیل قرار می‌دهیم.

اثر کشف حیات غائب پس از صدور حکم موت فرضی بر دیون و تعهدات مالی:

با فوت طبیعی شخص و یا صدور حکم موت فرضی او، تمام دیون مدت‌دار وی حال می‌گردد (ماده ۲۳۱ قانون امور حسبی) (Arshadi, 2005; Safaei & Ghasemzadeh, 1978).

منظور از دیون مدت‌دار، اعم از دیونی است که به صورت عادی ایجاد گردیده باشد و یا ناشی از صدور اسناد تجاری باشد؛ یعنی حتی اگر شخص غایب قبل از غیبت، چک یا سفته‌ای مدت‌دار صادر نموده باشد، با صدور حکم موت فرضی وی، مدت آن سند تجاری کأن لم یکن گردیده و دارنده سند می‌تواند از محل ترکه غایب طلب خود را وصول نماید (Bakhtar, 2008). البته یک استثناء در خصوص حال شدن دیون متوفی وجود دارد و آن هم دیونی است که دارای وثیقه می‌باشد. به موجب نظریه مشورتی شماره ۶۴۶۹-۲۳/۹/۷-۱۳۸۱ که مستند به ماده ۲۳۱ از قانون امور حسبی است و دیون مؤجل متوفی را بعد از فوت حال دانسته است، در غیر از مورد رهن است؛ زیرا طبق ماده ۷۸۸ از قانون مدنی، به مدت رهن یا مرتهن، رهن منفسخ نمی‌شود. در مورد بند ۵ ماده ۱۹۶ آیین‌نامه اجراء مفاد اسناد رسمی مصوب ۱۳۵۵ نیز چنانچه موعد سند منقضی نشده باشد، پس از بازداشت، عملیات بعدی متوقف می‌شود و بعد از انقضاء مدت رهن، اقدامات بعدی برای استیفاء حقوق طلبکار شروع می‌گردد (Bakhtar, 2008).

حال سؤالی که مطرح می‌گردد اینکه اگر با صدور حکم موت فرضی، طلبکارانی که از غایب طلب مؤجل داشتند، با توجه به مقررات مواد ۲۲۵ و ۲۳۱ قانون امور حسبی، زودتر از موعد، طلب خود را وصول نمودند و پس از آن، حیات غایب محرز و حکم موت فرضی الغاء گردید، آیا می‌توان مجدداً به طلبکاران مزبور

مراجعه و مطالبات وصول‌شده را از ایشان بازستاند تا در موعد مقرر نسبت به وصول آن اقدام نمایند؟ به طور مثال، طلبکاری که موعد وصول چکی که از غایب داشته است و حالیه حیات غایب محرز گردیده است، آیا می‌توان به طلبکار مزبور مراجعه کرد و مبلغی را که وی بابت وصول چک دریافت کرده، مسترد نمود و

چک وی را به او پس داد تا در موعد مقرر آن را وصول کند؟ قانون ما در این خصوص ساکت است و در منابع فقهی نیز این فرض مورد بررسی قرار نگرفته است، لیکن از ماده ۱۶۱ قانون امور حسبی می‌توان این‌گونه استنباط نمود که در صورت احراز حیات غایبی که حکم موت فرضی او صادر شده است، تمامی اقداماتی که بر مبنای موت فرضی وی انجام گردیده بود، باطل و بلااثر خواهد گردید. لذا در فرض سؤال، معلوم می‌شود که تأدیه دین غایب قبل از موعد، باطل و بلااثر بوده و در نتیجه، طلبکاری که پیش از موعد طلب خود را دریافت نموده است، باید آن را مسترد دارد و تا زمان حلول موعد طلب برای وصول آن صبر کند و استنکاف از استرداد وجه مزبور می‌تواند برای او ایجاد مسئولیت نماید (Rezaei Foumani, 2022).

اثر کشف حیات غائب پس از صدور حکم موت فرضی بر عقود و قراردادهای:

ممکن است پس از صدور حکم موت فرضی و دادن اموال به تصرف قطعی ورثه و وصی‌له، قراردادهایی در خصوص اموال غایب منعقد گردد و سپس حیات غایب محرز و حکم موت فرضی الغاء گردد. سؤالی که مطرح می‌گردد، آن است که وضعیت حقوقی این قراردادها چگونه خواهد بود؟ در پاسخ به این سؤال باید بین انواع عقود و قراردادهای قائل به تفصیل شد؛ بدین بیان که:

در عقود تملیکی:

چنانچه در فاصله صدور حکم موت فرضی تا احراز حیات غایب، یکی از عقود تملیکی نسبت به اموال غایب منعقد گردیده باشد، مانند اینکه مال غایب فروخته شده یا معاوضه گردیده و یا اجاره

داده شود، با بازگشت غایب، وضعیت این قراردادها چگونه خواهد بود؟ در پاسخ به این سؤال باید گفت که آن گونه که از ماده ۱۰۲۷ قانون مدنی استنباط می‌گردد و شرح آن نیز پیش‌تر گفته شد، چون این قراردادها در زمان صدور حکم موت فرضی منعقد گردیده‌اند و منعقدکننده قرارداد نیز قانوناً دارای چنین اختیاری بوده است، لذا هم اینکه غایب حق بر هم زدن آنها را ندارد و لیکن در صورتی که عوض قراردادهای مزبور تا آن زمان پرداخت نشده باشد، عوض آن قراردادها باید به غایب پرداخت گردد و اگر هم عوض پرداخت گردیده و موجود باشد، اعم از اینکه عین آن موجود بوده و یا تبدیل به مال دیگری شده باشد، آن عوض متعلق به غایب خواهد بود. اما اگر عوض تلف شده یا از بین رفته باشد، بدل آن به غایب تعلق نمی‌گیرد.

در عقود عهده‌ای و اذنی:

ممکن است ورثه پس از صدور حکم موت فرضی و دریافت حصه خود نسبت به اموال غایب، تعهدی را ایجاد نموده باشند، مانند آنکه به موجب قولنامه‌ای متعهد گردیده باشد که مال غایب را به کسی انتقال دهد و یا متعهد شده باشد آن مال را در رهن شخص گذارد یا اینکه وکالتی در خصوص مال غایب به کسی تفویض نموده باشد تا او حق فروش یا اجاره یا تهرین و امثال آن را نسبت به آن مال پیدا کند. لذا این سؤال مطرح می‌گردد که آیا بازگشت غایب و احراز حیات وی می‌تواند تأثیری در این قراردادها داشته باشد؟

پاسخ به این سؤال کمی دشوار است. از یک سو، می‌توان استدلال نمود که این قراردادها در زمان حاکمیت حکم موت فرضی منعقد گردیده‌اند و در نتیجه، صحیح و الزام‌آور هستند و از سوی دیگر، لزوم بازگرداندن غایب به وضعیت قبل از غیبت و جنبه استثنایی حکم ماده ۱۰۲۷ قانون مدنی اقتضاء می‌کند که حتی المقدور از متضرر شدن غایب جلوگیری شود. النهایه، آنچه که به صواب نزدیک‌تر به نظر می‌رسد، اینکه مطابق ماده ۱۶۱ قانون امور حسبی،

نتیجه‌گیری

نتایج پژوهش حاضر مبین آن است که غایب مفقودالثر، زنده فرض می‌شود و آثار و احکام شخص زنده در امور غیرمالی و امور مالی او به اجرا گذاشته می‌شود. بر این اساس، چنانچه شخصی غایب مفقودالخبر شود و غیبتی پیدا کند که هیچ خبری از او نباشد، ورثه، وصی و موصی‌له و در مواردی مدعی‌العموم، می‌توانند از محکمه درخواست صدور حکم موت فرضی نمایند؛ حکم مزبور، تأسیسی و موجد حق است.

نتایج بررسی دیدگاه فقهاء نیز نشان می‌دهد که در ایامی که هنوز محکمه حکم به موت فرضی مفقود صادر نکرده است، نه تنها نفقه زوجه مفقود، بلکه تمام واجبات نفقه‌های وی باید از اموال او پرداخت شود. اجمالاً در نگاه فقه امامیه، حکم شرعی این است که اگر مال برای پرداخت نفقه وجود داشته باشد، زوجه مطلقاً حق نکاح با مرد دیگر و جدایی از زوج مفقودش را نخواهد داشت تا اینکه زوج پیدا شود یا یقین به موت او حاصل شود، ولی فقهاء اهل سنت معتقدند مطالبه نکاح از سوی زوجه، ربطی به وجود مال نفقه ندارد و زوجه می‌تواند از محکمه تقاضای طلاق از زوج مفقودش را کند؛ اما اگر مال نفقه وجود نداشته باشد، اجماع فقهاء مذاهب اسلامی این است که زوجه می‌تواند تقاضای طلاق و ازدواج با مردی دیگر را داشته باشد.

صورت دیگر مسئله، بازگشت و پیدا شدن فرد مفقود در رابطه با زوجه‌اش است. چنانچه حکم موت فرضی غایب صادر شود، چنانچه وی مالی دارد یا ولی که امور او را اداره می‌نماید یا شخصی تبرعاً نفقه زوجه او را می‌پردازد، زوجه او باید صبر کند؛ به این دلیل که تا قطعی شدن فوت زوج، حیات وی استصحاب می‌گردد و ملزم کردن ولی زوج جهت پرداختن نفقه زوجه از مال ولی، صورت قانونی ندارد.

به موجب ماده ۱۰۲۸ قانون امور حسبی، امینی که جهت اداره کردن اموال غایب مفقودالثر معین می‌شود، بایستی بدهی‌ها و نفقه زوجه دائم یا منقطع (در صورت شرط نفقه) که مدت او نگذشته را از دارایی غایب تأدیه نماید. با توجه به اینکه عده طلاق اصولاً رجعی است، می‌توان بیان داشت، زوجه غایبی که توسط حاکم طلاق داده می‌شود، در زمان عده، مطلقه رجعی محسوب می‌شود و مستحق نفقه است و مقصود از ماده ۱۱۵۶ قانون مدنی، عده طلاق به اندازه عده وفات است، نه عده وفات واقعی که در آن حق رجوع نیست. قانون مدنی درباره نفقه زوجه بعد از صدور حکم موت فرضی حکمی ندارد. در این خصوص، دو دیدگاه مختلف از سوی حقوقدانان ارائه شده است؛ اما دیدگاهی که قائل به عدم استحقاق زوجه نسبت به نفقه بعد از صدور حکم موت فرضی است، از مقبولیت بیشتری برخوردار است.

پرداخت نفقه زوجه از بیت‌المال از سوی بعضی از فقها مطرح گردیده است، اما در جامعه کنونی و با وضعیت موجود، پذیرش این نظر محل اشکال است. افزون بر این، پرداخت نفقه زوجه توسط شخص متبرع که از سوی مشهور فقها مطرح گردیده، با اشکالات متعددی همراه است؛ اول اینکه الزام زن به قبول نفقه با شرافت و کرامت زن منافات دارد. دوم، پرداخت نفقه از سوی شخصی که تکلیفی در این خصوص ندارد، زوجه را در وضعیتی قرار می‌دهد که محکوم به صبر بوده و حق درخواست طلاق نداشته باشد. در نهایت، پرداخت نفقه از جانب فرد متبرع،

در مورد تصرف ورثه در اموال مفقود، قبل از حکم به موت فرضی وی، محتمل است فرد مفقود دارای اموالی باشد که اگر به آنها رسیدگی نشود، در معرض تلف واقع خواهند شد و بدیهی است که رسیدگی به آنها مستلزم تصرف در آن اموال است. در چنین صورتی، وکیل مفقود و یا اگر وکیل ندارد، ورثه وی می‌توانند از محکمه تقاضا کنند که به آنها اجازه تصرف در اموال فرد مفقود را بدهد؛ هرچند هنوز حکم به موت وی صادر نشده است. در این صورت، محکمه می‌تواند با اخذ تضمین‌هایی از متقاضیان تصرف در اموال، این اجازه را صادر کند. بدیهی است که اخذ تضمین، ضمانت ضامن از متصرفین برای دفاع از حقوق مالی فرد مفقود است.

تصرف ورثه در اموال مفقود بعد از حکم به موت فرضی وی نیز بدین صورت می‌باشد که وقتی مدت مشخصی از مفقود شدن شخص سپری شد و محکمه حکم به فحوص داد و همچنان خبری از حیات یا ممات وی به دست نرسید، حاکم شرعی حکم به موت فرضی فرد مفقود صادر می‌کند. اولین اثر این حکم این است که از لحظه صدور این حکم به بعد، اموال مفقود از ملکیت او خارج شده و متعلق به ورثه می‌شود و لذا باید بین ورثه و طبق قانون ارث تقسیم شود. افزون بر این، محتمل است شخص مفقود بعد از حکم به موت فرضی وی توسط محکمه و تقسیم اموالش بین ورثه پیدا شود و به خانه‌اش بازگردد. بدین‌گونه، تمام آنچه اکنون از اموال فرد مفقود در دست وراث موجود است، بایستی به وی برگردانده و واگذار شود و این حکم شامل عین و عوض است؛ بدین معنا، چنانچه عین مال باقی است، عین و اگر عین را تبدیل به مالی دیگر کرده‌اند، عوض را که اکنون موجود است، به وی برگردانند؛ چراکه پیدا شدن وی، کاشف از این است که مالک شرعی و واقعی آن اموال اوست؛ اما نسبت به اموالی که تلف شده است، حقی ندارد؛ چراکه تصرف ورثه در آن اموال کاملاً مشروع و به حکم محکمه اسلامی بوده و لذا ید ایشان، ید ضمانی نیست.

گذاشته می‌شود؛ لکن تمامی این اقدامات، جهت حفظ حقوق فرد مفقود و اداره امور او انجام می‌پذیرد و هیچ‌یک از امین و ورثه احتمالی غایب نمی‌توانند تصرفاتی را که به ضرر غایب است، انجام دهند.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The present study examines the legal and jurisprudential dimensions of discovering the survival of a missing person after the issuance of a presumptive death judgment, with particular emphasis on the financial consequences of such discovery. In Iranian civil law, a missing person is generally presumed alive until legal conditions justify the issuance of a presumptive death judgment; therefore, the legal system initially protects the person's financial and non-financial interests through principles such as continuity of prior status and preservation of rights (Safaei, 2004). The problem becomes more complex when the court, after the lapse of statutory periods and absence of any reliable information, issues a presumptive death judgment, because such judgment enables the transfer of the missing person's property to heirs and may affect inheritance, testamentary dispositions, debts, contractual relations, and family-related financial rights (Bayat & Bayat, 2021). The central issue addressed in this study is whether the subsequent discovery of the missing person's survival invalidates all legal measures taken on the basis of presumptive death, and to what extent property, benefits, substitutes, or financial rights must be restored to the returning person.

هیچ‌گونه ضمانت اجرایی ندارد و با تصمیم او به عدم پرداخت، وضعیت موجود به حالت سابق برمی‌گردد. با توجه به اینکه پرداخت نفقه از سوی ولی زوج و بیت‌المال و شخص متبرع با توضیحات فوق دلیل کافی ندارد، لذا صبر کردن زوج به بی‌مورد است و مانعی برای درخواست طلاق از سوی زوج به شرط عدم امکان دریافت نفقه از مال شوهر، حتی قبل از انقضای چهار سال وجود ندارد. به موجب قانون (مواد ۱۲۶، ۱۳۵، ۱۳۶ و ۱۵۲ قانون امور حسبی و مواد ۱۰۱۵ و ۱۰۱۲ قانون مدنی)، پاره‌ای از اقدامات تأمینی و حفاظتی نیز در جهت حفظ حقوق غایب به موقع اجرا

This study adopts a descriptive-analytical method and relies on Iranian civil law, the Law of Non-Contentious Matters, and jurisprudential principles governing absence, presumed death, estate administration, and financial liability. The analysis begins from the premise that presumptive death is not identical to actual biological death, although the legislator treats it as functionally equivalent in certain financial matters, especially for determining the status of property and allowing heirs to take possession after judicial authorization (Arshadi, 2005). In non-contentious matters, judicial decisions differ from ordinary adversarial judgments, because the court may revise or withdraw its prior decision when the factual basis of that decision is later shown to be incorrect (Hosseini, 2011). Accordingly, when the survival of the missing person is established, the competent authority to remove the effects of the presumptive death judgment is the same court that issued it, and the request may be submitted by the returning person, heirs, legatees, executors, or, where protection of the missing person's property requires intervention, the public prosecutor (Rezaei Foumani, 2022).

The findings indicate that the discovery of survival has its most direct effect on inheritance and property distributed among heirs. Under the relevant civil law rule,

persons who received the missing person's property as heirs must return whatever remains from the original property, its substitute, or its benefits at the time the missing person reappears (Safaei, 2004). However, heirs are generally not liable for property that has been consumed, destroyed, or no longer exists, because their possession followed a court judgment and was legally treated as ownership during the period in which the presumptive death judgment remained effective (Haeri Shahbagh, 2003). This rule must nevertheless be interpreted narrowly, since exemption from liability contradicts the general principle that a person who controls another's property is liable for its return or replacement (Rezaei Foumani, 2021). Therefore, if fraud, deception, or wrongful conduct caused the issuance of the presumptive death judgment, liability may arise under principles of causation and inducement to loss (Rezaei Foumani, 2022). The study also finds that the rule governing heirs should not automatically extend to all analogous cases, such as estates of other persons from whom the missing person would have inherited; where distribution was made incorrectly because the missing person was presumed dead, restoration should follow the ordinary rules of invalid distribution and financial liability.

The study further shows that testamentary dispositions require a separate analysis. If the missing person had made a will before disappearance and the object of the will was delivered to the legatee after presumptive death, the later discovery of survival raises the question whether the legatee is treated like an heir. One view applies the same rule used for heirs and denies liability for consumed property, because delivery occurred on the basis of judicially recognized presumptive death (Arshadi, 2005). However, the stronger view is that the statutory exemption should remain confined to inheritance, because it is

an exceptional rule and must be interpreted restrictively. Accordingly, the legatee's possession of the bequeathed property should be treated as a possession subject to return, and the legatee should be responsible for defects, destruction, or benefits of the property where ordinary liability rules require such responsibility. With regard to debts, the issuance of a presumptive death judgment makes deferred debts due, similar to actual death, and creditors may collect from the estate (Bakhtar, 2008). Yet if the missing person later returns, payments made prematurely on the basis of presumptive death may be treated as legally ineffective, requiring creditors to restore what they received before maturity and wait until the original due date (Rezaei Foumani, 2022).

The financial consequences of survival also extend to marriage, maintenance, dowry, and divorce-related rights. The maintenance of the missing person's dependents must generally be paid from his property during absence, and the discovery of survival does not invalidate maintenance already paid, because maintenance is a legal and religious obligation attached to the marital and kinship relationship (Safaei & Emami, 2021). A more difficult question concerns whether presumptive death dissolves marriage. One view holds that presumptive death does not necessarily affect non-financial personal status, because the statutory rules primarily concern property, and separate provisions govern divorce of the wife of a missing husband (Safaei & Ghasemzadeh, 1978). Another view considers presumptive death analogous to actual death and therefore capable of dissolving marriage, especially because legal personality and estate distribution are treated as terminated after the judgment (Haeri Shahbagh, 2003). If the latter view is adopted and the wife is deprived of maintenance after presumptive death, the later discovery of the husband's survival may

revive her claim for past maintenance, since the dissolution was based on an erroneous judicial assumption and a wife, unlike other relatives, may claim past maintenance (Safaei & Emami, 2021). The wife's dowry, however, remains unaffected by the discovery of survival, because ownership of the dowry arises upon conclusion of the marriage contract. Other financial rights, such as reimbursement of household expenses, compensation for marital services, and dowry adjustments after divorce, must be assessed according to their own legal bases (Bayat & Bayat, 2021; Sayyari & Salehnasab, 2020).

In conclusion, the study demonstrates that the discovery of the survival of a missing person after a presumptive death judgment does not produce a single uniform consequence in all legal relations. Rather, each financial effect must be assessed according to the nature of the act performed, the legal basis of possession or payment, the existence or destruction of property, and the distinction between ordinary rules and exceptional statutory protections. The general principle is that the missing person should, as far as legally possible, be restored to the position he occupied before disappearance; however, this restoration is limited where the law protects good-faith acts performed under a valid judicial judgment. The most balanced approach is therefore to invalidate measures directly dependent on presumptive death while preserving necessary acts of administration and protection, and while restricting exemptions from liability to the precise cases recognized by law. This approach protects the returning person's financial rights without undermining legal certainty, judicial authority, or the legitimate reliance of those who acted under a presumptive death judgment.

References

Arshadi, A. Y. (2005). *Commentary on Iranian Civil Law: Law of Persons*. Saye Roshan Publishing.

- Bakhtar, S. A. (2008). *The Law of Non-Contentious Matters in Judicial Practice* (2nd ed.). Jangal Javidaneh Publishing.
- Bayat, F., & Bayat, S. (2021). *Civil Law: A Comprehensive Commentary on the Civil Code* (21st ed.). Arshad Publishing.
- Haeri Shahbagh, S. A. (2003). *Commentary on the Civil Code* (2nd ed., Vol. 2). Ganj-e Danesh Publishing.
- Hosseini, S. M. R. (2011). *Judicial Interpretation of the Law of Non-Contentious Matters* (1st ed.). Majd Scientific and Cultural Complex.
- Rezaei Foumani, A. (2021). Lecture Notes on Jurisprudential Rules for the Master's Program. Islamic Azad University, Bandar Anzali Branch
- Rezaei Foumani, A. (2022). Lecture Notes on Advanced Civil Law 2. Islamic Azad University, Rasht Branch
- Safaei, S. H. (2004). *Introductory Course in Civil Law: Persons and Property* (3rd ed., Vol. 1). Mizan Publishing.
- Safaei, S. H., & Emami, A. (2021). *A Concise Introduction to Family Law* (55th ed.). Mizan Publishing.
- Safaei, S. H., & Ghasemzadeh, S. M. (1978). *Civil Law: Persons and Incapacitated Persons* (1st ed.). SAMT.
- Sayyari, R., & Salehnasab, S. (2020). *A Complete Commentary on Family Law in Light of Judicial Practice* (1st ed.). Ketab Ava Publishing.